

# گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره دوازدهم کومه له

تیرماه 1385

ژوئیه 2006

## 1- اوضاع جهانی

### الف. مقدمه

جهان غرق ثروت و نعمت است. رشد شگرف تکنولوژی بویژه در زمینه هایی نظیر اطلاعات، الکترونیک، انرژی، ژنتیک و غیره، رشد بی سابقه نیروهای مولده و افزایش بارآوری کار را در پی داشته است. اجزاء مختلف تولید سرمایه داری از طریق یک شبکه جهانی ارتباطات و انتقال اطلاعات و فن آوری به همدیگر گره خورده اند و موجبات فنی و عملی تولید انبوه نیازمندیهای انسان امروز را در همه جای جهان فراهم کرده اند. اما بکارگیری تکنولوژی پیشرفته به جای آنکه در ساعات کار کمتر و رفاه و آسودگی بیشتر توده تولید کنندگان منعکس شود، به کاهش اشتغال و رشد بیکاری منجر شده است و چون نهایتاً منشاء سود کار کارگر است این وضعیت کاهش نزولی نرخ سود را به دنبال دارد و حاصل آن تداوم بحرانهای دوره ای است که هر بار با شدت و حدت بیشتری ظاهر میشوند و آوار آن به اشکالی فاجعه بار بر سر مردم کارگر و زحمتکش بویژه در کشورهای عقب مانده سرمایه داری فرو میریزد.

با وجود ظرفیت تولید انبوه نیازمندیهای بشر، هنوز میلیونها نفر در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با گرسنگی، فقر شدید، بیماریهای اپیدمیک دست و پنجه نرم میکنند. بدین ترتیب جهانی که این چنین امکانات زندگی بهتر انسانها در آن فراهم آمده است پیشرفت خود را نه در از بین بردن شکافها و برقراری عدالت اجتماعی بلکه در فقیرتر نگاه داشتن و محروم کردن بیشتر توده های ستمدیده و استثمار شده در سراسر جهان می بیند. قطع خدمات اجتماعی به شرط هر گونه همکاری بانک جهانی با کشورهای فقیرتر تبدیل می شود، کارگران بیشتری بیکار می گردند و فقر و بی حقوقی بیشتری بر مردم بسیاری از مناطق جهان تحمیل میگردد.

ایدئولوژیهای بورژوازی نظام سرمایه داری را پایان تاریخ و این شرایط دهشتناک را سرنوشت چاره ناپذیر انسان قلمداد می کنند. اما انسان امروز این رجزخوانیهای بیمایه را نمی پذیرد، انسان امروز خواهان دنیای بهتری است و برای بنانهادن چنین دنیائی هیچ بدیلی جز سوسیالیسم وجود ندارد. طبقه کارگر نیروی اجتماعی تعیین کننده ای است که میتواند جامعه بشری را از موقعیت فعلی بسوی سوسیالیسم گذر دهد.

این طبقه امروز در همه جهان بطور عینی در برابر بورژوازی صف آرایی کرده است. تعرض سرمایه داری به سطح معیشت و دستاوردهای طبقه کارگر و حتی تجاوز به حقوق اتحادیه ای آنها این جنبش را علیرغم سازشکاری رهبران اتحادیه های کارگری عملاً به تقابل و رویارویی هایی فراتر از سیاستها و امیال رهبری آن کشانده و در مواردی از زیر نفوذ رهبران سنتی اتحادیه ها خارج شده است. در کشورهای پیشرفته صنعتی سوسیال دمکراتها که با سیاستهای بورژوازی خود عامل اساسی در به راست چرخیدن اتحادیه ها بودند، امروز در حالی که پلاتفرم و برنامه های اجتماعی شان با جریانات راست سرمایه داری تفاوتی ندارد به تدریج نفوذ خود را بر جنبش اتحادیه ای کارگران از دست می دهند و گرایش چپ ضد سرمایه داری در درون این جنبش قدرتمندتر شده است.

در کنار جنبش کارگری یک حرکت جهانی و اجتماعی ضد جهانگیری و ضد جنگ طلبی های امپریالیستی در یک دهه اخیر شکل گرفته است. این جنبش امروز از لحاظ عینی بزرگترین حرکتی است که در مقابل قدر قدرتی نظام سرمایه داری معاصر قد علم کرده است. این حرکت در چند سال اخیر انسجام درونی بیشتری پیدا کرده است و اگرچه فاقد تشکیلات سراسری و رهبری واحدی است و گرایشات سیاسی و اجتماعی مختلف در شکل دادن به آن شرکت دارند، اما بطور عینی از لحاظ توازن قوا در مبارزات طبقاتی در جبهه ضد نظام سرمایه داری قرار دارد.

## **ب. مناسبات جدید قدرت میان قطبهای سرمایه داری**

یک دهه و نیم از فروپاشی بلوک شرق و پایان دوران 40 ساله جنگ سرد می گذرد رویدادی که نظام مناسبات بین المللی پیشین را در هم ریخت و جهان سرمایه داری پس از آن در ظاهر سیمایی یک قطبی به خود گرفت که ایالات متحده آمریکا در راس آن قرار داشت. اما بعد از این رویداد طولی نکشید که بر خلاف تصور ایدئولوگهای بورژوازی واهی بودن جهان یک قطبی به رهبری آمریکا بر همگان آشکار شد. جهان سرمایه داری در واقع از لحاظ توازن قوای بین المللی به یک دوره گذار وارد شده بود. دوره ای که در آن میبایست در متن زورآزماییها و رقابتهای آشکار و پنهان مابین مراکز قدرت سرمایه داری، مجدداً تکلیف آرایش نیروها و حد و حدود قدرت و نفوذ آنها در شرایط جدید روشن شود. کشمکش های دیپلماتیک و جنگهای خونین 16 ساله اخیر هر کدام بنحوی مهر این ابهام در رهبری جهان سرمایه داری را بر خود دارند.

اما این تحولات بسان غرش رعد بر آسمان بی ابر و ابتدا به ساکن نبودند بلکه از نتایج تبعی انکشاف نظام سرمایه داری بویژه در کشورهای پیشرفته صنعتی بوده اند. پس از پایان جنگ سرد میلیاردها دلار سرمایه های آمریکایی به کشورهای اروپای غربی و ژاپن سرازیر شد. صدور سرمایه های آمریکایی به اروپا و ژاپن که با صدور تکنولوژی پیشرفته همراه بود، بسرعت اختلاف سطح پیشرفت تکنولوژیک این جوامع با آمریکا را از میان برد و به پشتوانه افزایش بارآوری کار در اقتصاد این جوامع تبدیل شد، بطوری که قدرت رقابت آنها را با آمریکا بسرعت افزایش داد.

بر اساس آمارها حجم تولید 5 کشور فرانسه، آلمان، انگلستان، ایتالیا و ژاپن که در سال 1950 به حدود 60 درصد کل تولیدات آمریکا می رسید در سال 1970 برابر با آن و در سال 1987 حدود 30 درصد

بیش از تولیدات آمریکا شده بود. به عبارت دیگر در مقایسه با سطح تولید در آمریکا تولیدات این 5 کشور طی سه دهه دو برابر شده است.

تضعیف موقعیت اقتصادی آمریکا روندی است که همچنان ادامه دارد. کشمکشهای اروپا، ژاپن و آمریکا بر سر تعرفه های گمرکی و سهمیه بندی صادراتی، نرخ برابری ارزها، قبل از پایان جنگ سرد شروع شده بود و بعد از فروپاشی بلوک شرق کاملاً روشن بود که اروپا و ژاپن همزمان با افزایش توان اقتصادی در صدد کسب استقلال عمل هر چه بیشتر از آمریکا خواهند شد. ایجاد بازار مشترک اروپا در سال 1992 و تلاش برای گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی آن در کشورهای بلوک شرق سابق، ابتکار عمل اروپا در بسط و کاربرد تکنولوژی مدرن در تسلیحات نظامی همه و همه نشانه های تضاد منافع اروپا و آمریکا در دوره جدید هستند.

ژاپن نیز تلاش می کند تا استقلال سیاسی و اقتصادی خود را گسترش دهد و کشورهای آسیای جنوب شرقی را به زیر نفوذ کامل اقتصادی خود درآورد. بر این اساس به دنبال فروپاشی بلوک شرق اتحادها و ائتلافهای قدرتهای مهم اقتصادی چون اروپا و ژاپن با آمریکا ضرورت خود را از دست داده و جای خود را به دور تازه ای از جدال و کشمکش بر سر گسترش مناطق تحت نفوذ می دهد.

با پایان جنگ سرد آمریکا تمام تلاش خود را به عمل آورد تا نظام مناسبات بین المللی یا نظم مورد نظر خود را مطابق میل و نقشه خود شکل دهد. تلاشهای آمریکا بر این تصور واهی استوار بود که با فروپاشی شوروی و در عصر جهان گسترسی سرمایه این تنها آمریکاست که با اتکا به قدرت نظامی اش میتواند رهبری خود را بر قدرتهای بزرگ در جهان بعد از جنگ سرد تحمیل کند. جنگ بیرون راندن عراق از کویت و متعاقب رویداد 11 سپتامبر، لشکرکشی به افغانستان و عراق و اشغال این کشورها، جنگ در بالکان، اینها همه بخشهایی از تلاش آمریکا بودند برای تامین رهبری خود بر جهان.

اما موقعیت اقتصادی آمریکا با قدرت نظامی بلامنازع آن همخوانی نداشت نه تنها نتوانست با به نمایش گذاشتن قدرت نظامی خود رقاباتی چون اروپای متحد، ژاپن، چین و روسیه را به زیر رهبری خود بکشاند بلکه خود به عامل اصلی بی ثباتی در مناطقی تبدیل شد که با مداخله نظامی آن را به اشغال خود در آورده بود.

اکنون قدرت اقتصادی اروپا با رشد صنعتی و تکنولوژیک آلمان در مرکز آن نه تنها اروپای شرقی و شمال افریقا را زیر نفوذ خود قرار داده است بلکه در آمریکای لاتین نیز تهدیدی برای مناطق تحت نفوذ آمریکا بحساب می آید. ژاپن بازار کشورهای آسیای جنوب شرقی را تحت نفوذ خود دارد، چین با جمعیت عظیم و اقتصاد رو به رشدش و افزایش 35 میلیارد دلاری بودجه نظامی اش در سال 2006 خطری بالقوه برای آمریکاست. روسیه با قدرت نظامی و هسته ای که دارد بعد از پایان جنگ سرد نیز هنوز در معادلات بین المللی و منطقه ای غیر قابل حذف است.

در چنین شرایطی لشکر کشی آمریکا به عراق و اشغال این کشور که اساساً به منظور بهبود موقعیت خود در برابر بلوک های امپریالیستی رقیب صورت گرفت و بعد از جنگ خلیج و افغانستان اوج قدرت نظامی آمریکا را به نمایش گذاشت نه تنها ثبات بهمراه نیاورد بلکه این کشور را در آستانه جنگ تمام عیار داخلی قرار داده است. مردم ستمدیده عراق دارند در لای چرخ دنده های ماشین جنگی آمریکا و تروریسم کور جریانات ارتجاع اسلامی کشتار می شوند. در سایه حاکمیت آمریکا و متحدینش

نه تنها از امنیت و آسایش خبری نیست بلکه اکثریت مردم این کشور از ابتدایی ترین خدمات شهری مانند آب و برق و بهداشت رنج می برند و این کشور به باتلاقی برای مردم این کشور و نیروهای اشغالگر تبدیل شده است. اکنون شیرازه جامعه عراق از هم پاشیده است و این اوضاع بحرانی هیچ نشانی از فروکش ندارد.

در افغانستان بر زمینه نفرت عمومی از نیروهای اشغالگر و حکومت دست نشانده آمریکایی و در غیاب یک آلترناتیو رادیکال و انقلابی جریان ارتجاعی طالبان دوباره سربلند کرده است. از برقراری دولت دموکرات و سکولار وعده داده شده خبری نیست، محتوای قوانین و سیاستهای جاری دولت مرکزی هنوز شدیداً تحت تاثیر فرهنگ و روشهای طالبان قرار دارد. اکنون دامنه درگیری ها بسیار گسترده تر از روزهای اول جنگ در افغانستان است. در افریقا نیز دخالت های آمریکا عواقب و پیامدهای بهتری بدنبال نداشته است.

این تحولات طی یک دهه و نیم گذشته نه تنها بی پایگی این نظریه که گویا در جهان یک قطبی بعد از جنگ سرد همراه گلوبالیزاسیون اقتصادی، با سرکردگی و مداخله آمریکا نظام های سیاسی و دمکراتیک لیبرالی در کشورهای جهان سوم مستقر می شود را بر ملا کرده است، بلکه عواقب ویرانگر اجتماعی و اقتصادی سیستم اقتصاد نئولیبرالی مبتنی بر بازار آزاد طبقه کارگر و توده های محروم جامعه را در سراسر جهان به مقابله با نظام سرمایه داری سوق داده است.

امروز جهان از لحاظ کشمکش قدرتهای بزرگ سرمایه داری به نقطه تعادل جدیدی نزدیک میشود و خود دولت آمریکا هم به تدریج واقعیت توازن قوای جدید را پذیرفته است و میکوشد خود را از دام عواقب ناشی از تدریجیهای گذشته رها کند

## ج . نئولیبرالیسم و پیامدهای سیاسی و اقتصادی آن

از اوایل دهه 1980 که قدرتهای امپریالیستی آمریکا و اروپای غربی، دولت های کشورهای جهان سوم و یا به اصطلاح دیگر کشورهای پیرامونی و شبه پیرامونی را برای در پیش گرفتن سیاست های نئولیبرالی تحت فشار قرار دادند، این دولتها از آمریکای لاتین گرفته تا افریقا، آسیا و اروپای شرقی مطابقت رهنمودهای نهادهایی چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی همین الگوی اقتصاد نئولیبرالی را با اتخاذ سیاست تعدیل ساختاری و بازسازی اقتصاد مطابق نیازهای سیستم جهانی نئولیبرالی را سرمشق خود قرار دادند.

رژیمهای نئولیبرال در تمام این کشورها از مسیر خصوصی سازی های گسترده، بیکار سازی ها، پایین آوردن اشتغال و انعطاف پذیر کردن نیروی کار، قطع خدمات اجتماعی و گسترش تجارت آزاد پروسه انطباق سیستم اقتصادی خود با نهادهای مالی جهانی را در پیش گرفتند.

این سیاستها در واقع یک تعرض آشکار طبقه سرمایه دار علیه طبقه کارگر در سطح جهان است. تحت حاکمیت سیستم اقتصادی نئولیبرالی چند دهه پیشرفت اجتماعی که حاصل مبارزات بی وقفه طبقه کارگر بوده به عقب رانده شده است.

برخلاف تئوریها و باورهای نئولیبرالی که گویا در چهار چوب رقابت آزاد، افراد در پی برآوردن نفع خصوصی خود، نفع مشترک و نفع عموم جامعه برای بهره برداری از نعمات مادی و آزادی ها را تحقق می بخشند، اکنون در جهان تحت سلطه نئولیبرالها نابرابری سطح درآمدها و فاصله فقر و ثروت به اوج بی سابقه ای رسیده است.

مطابق گزارش "بخش توسعه انسانی سازمان ملل" تنها 1% از ثروتمندترین ثروتمندان جهان درآمدی برابر با درآمد 57% از فقیرترین بخش جامعه جهانی را در اختیار دارند. بر اساس همین گزارش فاصله درآمد 20% از ثروتمندترین ها با 20% از فقیرترین ها در جهان از 30/1 در سال 1960 به 60/1 در سال 1990 و به 74/1 در سال 1999 رسیده است و پیشبینی می شود که تا سال 2015 به 100/1 برسد.

بر اساس آمارها، 2/8 میلیارد نفر از مردم جهان یعنی بیش از نصف جمعیت جهان درآمدی کمتر از دو دلار در روز داشته اند. 840 میلیون نفر از مردم جهان دچار سوء تغذیه هستند، 2/4 میلیارد تن از مردم جهان از هیچگونه خدماتی در زمینه بهداشتی برخوردار نیستند و از هر 6 کودک یک نفر از امکانات رفتن به مدرسه محروم است.

این حقایق تلخ بروشنی نشان می دهد که تحت حاکمیت نظام سرمایه داری مبتنی بر اقتصاد نئولیبرالی و نظام بازار آزاد نه تنها موقعیت اجتماعی طبقات و اقشار فرودست جامعه بهبود نمی یابد بلکه روز به روز بیشتر در فقر و سیاه روزی غوطه ور خواهند شد.

نظامی گری افسار گسیخته ای که کشورهای مختلف جهان را به زرات خانه سلاحهای بی مصرف و با مصرف تبدیل کرده است تا کمپانیهای بزرگ اسلحه سازی فریه و فریه تر شوند و امنیت از زندگی مردم جهان رخت بریندد، از پیامدهای همین اقتصاد نئولیبرالی است. بدین ترتیب است که حیات و معاش اکثریت مردم کره زمین به گروگان این نظام در می آید.

## د. خاورمیانه در کانون بحران

### 1. افول ناسیونالیسم عرب

منطقه خاورمیانه اگر چه به دلیل موقعیت آن از لحاظ جغرافیای سیاسی در رقابتهایی که بر سر تقسیم جهان بین قدرتهای امپریالیستی در دوره های مختلف در جریان بوده، همواره اهمیت داشته است اما این منطقه بویژه بعد از جنگ جهانی اول و پس از آنکه منابع سرشار نفت در نقاط مختلف آن یکی پس از دیگری کشف گردید، اهمیت بسیار بیشتری پیدا کرد. طی سالهای دوره جنگ سرد این منطقه به دلیل تضادها درونی آن و بویژه مسئله اعراب و اسرائیل و نیز به دلیل رقابت شدید بین اتحاد شوروی و آمریکا برای کسب نفوذ بیشتر، همواره یکی از کانونهای بحرانی جهان بوده است. پایان جنگ سرد نه تنها به معنی یک کاسه شدن رقابتهای این منطقه و کاهش بحران سیاسی بر سر آن

نبود، بلکه کشمکشها را حادثر و موقعیت آن را حساس تر نمود. کشورهای این منطقه نمونه های برجسته فقر و بی حقوقی هایی هستند که نظام سرمایه داری معاصر بر مردم آنها تحمیل کرده است. اکثریت این مردم در حالی که خود بر دریایی از ثروتهای طبیعی نشسته اند در فقر مطلق زندگی میکنند. هیأتهاى حاکمه در این کشورها غرق در فسادند و بر ثروتهای عظیم تکیه زده اند و با سرکوبگرانه ترین شیوه ها بر مردم کشورهای خود حکومت میکنند.

ناسیونالیسم عرب که در دوره های پس از جنگ جهانی اول و دوم، پرچم استقلال طلبی را در برابر نفوذ خارجی در دست داشت و در واقع بورژوازی ملی در حال رشد این کشورها را نمایندگی میکرد، به دلیل تحولات اجتماعی و اقتصادی چند دهه اخیر دنیای عرب و ادغام این منطقه در بازار جهانی، در حالی که بقایای فرهنگی و سیاسی آن هنوز به حیات خود ادامه میدهد پایه های اقتصادی آن روز به روز ضعیف تر شده است. نیروها و احزاب ناسیونالیست عرب هم که بدرجاتی این ناسیونالیسم را نمایندگی می کردند، به دلیل ناتوانی از ایجاد بهبود در زندگی اکثریت مردم و غرق شدن در فساد، پایگاه اجتماعی خود را از دست دادند. رژیم صدام در عراق از آخرین سنگرهای ناسیونالیسم حاکم بود که در کشور خود مورد نفرت همگانی بود. احزاب طرفدار اتحاد شوروی که در جنبشهای کارگری و اجتماعی مترقی این کشورها نفوذ داشتند، به دلیل دور شدن آنها از آرمانها و برنامه سوسیالیستی و تبعیت بدون چون و چرا از فرامینی که از جانب "حزب کمونیست" شوروی صادر میشد، بتدریج از مبارزات سیاسی و اجتماعی مردم کشورهای خود منزوی شدند و به احزاب حاشیه ای تبدیل گردیدند.

## 2. رشد جنبشهای اسلامی

کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و بخشهایی از آسیا که در آن پیروان دین اسلام زندگی می کنند از نمونه های برجسته فقر و بی حقوقی هایی هستند که نظام سرمایه داری معاصر بر مردم تحمیل کرده است. اکثریت مردم که در این مناطق زندگی می کنند بیکار هستند و یا با کمترین دستمزدها به کار گرفته می شوند. در حالی که خود بر دریایی از ثروتهای طبیعی نشسته اند.

هیأتهاى حاکم در این کشورها غرق در فساد بر ثروتهای عظیم تکیه زده اند و با سرکوبگرانه ترین شیوه ها بر مردم کشورهای خود حکومت می کنند. افزون بر این حل نشدن مسئله فلسطین که طی آن مردم ستمدیده و حق طلب با خشن ترین شیوه ها سرکوب و از حق طبیعی حیات در سرزمین خود محروم می گردند زخمی است که پیکر مردم این منطقه را آزار می دهد.

همه اینها در غیاب وجود یک آلترناتیو پیشرو و رادیکال زمینه را برای رشد جریانات ارتجاعی اسلامی هموار کرده است و بخشهای نسبتاً وسیعی از مردم این منطقه را به دور پرچم اسلام افراطی در اشکال گوناگون آن گرد آورده است. این حرکت که امروز ضدیت با آمریکا و مدرنیسم غربی را شعار خود قرار داده است در عین حال دشمن سرسخت کمونیسم، برابری زن و مرد و هرگونه حقوق دمکراتیک در این جوامع است و البته خود نیز فاقد هر گونه راه حل اجتماعی و اقتصادی برای ایجاد تغییر در زندگی مشقت بار مردم این منطقه است.

دولت آمریکا که از سالها قبل از فروپاشی اتحاد شوروی در وجود گرایشهای اسلامی نیروی محرکه نیرومندی برای ضدیت با این کشور یافته بود، به تقویت آنها پرداخت و به عنوان نمونه در افغانستان به

بانی و پشتیبان یک مقاومت اسلامی در برابر اشغال این کشور به وسیله نیروهای اتحاد شوروی تبدیل شد.

اما ماه عسل ارتباط آمریکا با این جریان سر انجام به پایان رسید. این جریان پرچم مبارزه با حضور آمریکا در خاورمیانه را به دست گرفت و زایده افراطی ای چون القاعده را هم در دامان خود پرورش داد. در فاجعه 11 سپتامبر 2001 دود یک تروریزم اسلامی خشن و افراطی مستقیماً به چشم مردم آمریکا رفت، اما دولت آمریکا آن رویداد را به عنوان یک هدیه آسمانی به کار گرفت تا پروژه نا تمام خود را برای کسب رهبری جهان با اتکاء به قدرت بلامنازع نظامی به فرجام برساند.

اما حرکت‌های اسلامی چه در هیأت طالبانی و چه از نوع ولایت فقیه‌ی و چه در قالب‌های میانه روتر آن نه تنها نتوانسته اند به نیازهای اقتصادی مردم تهیدستی که به آنها امید میبندند پاسخی بدهند بلکه در هرجا قدرتی داشته اند جامعه را به قهقرا برده اند. نه تنها نانی به سفره کسی اضافه نکرده اند بلکه امنیت را هم از زندگیشان سلب کرده اند. این حرکت‌های ارتجاعی در حال پس دادن آخرین آزمون‌های خویش در نزد توده های مردم اند. افق امید بخش از نو سر برآوردن جنبش‌های اجتماعی رادیکال و پیشرو در این جوامع هویدا شده است. چرخش بسوی چپ در جوامع پیشرفته رشد و گسترش این جریان را در کشورهای عقب مانده نیز تسریع خواهد کرد.

### 3 - چالش های استراتژی آمریکا در خاورمیانه

سیاست "حمله پیشگیرانه" و "جنگ با تروریزم" پوشش‌های پیشبرد استراتژی آمریکا در جهان بودند. اما کار آمریکا آنگونه که ایدئولوگ‌های نئولیبرال از قبل پیش بینی کرده بودند، پیش نرفت. شکاف‌های واقعی بار دیگر سر باز کردند. دولت آمریکا نتوانست مانند دوره جنگ آزاد کردن کویت جهان سرمایه داری را پشت سر خود بسیج کند. نقاط ضعف سیاسی و نظامی آمریکا در عرصه خاورمیانه بیش از پیش آشکار شدند. وقتی میدان برای مراجعه به آراء مردم در این یا آن کشور فراهم آمد، مخالفان آمریکا از صندوق‌های رای سر در آوردند و پرچم دمکراسی خواهی هم همانطوری که انتظار می رفت بسیار زود فرو افتاد و آمریکا به وجود جریان‌ات مذهبی در قدرت رضایت داد.

تناقضات در منافع و در سیاست عملی با دو متحد استراتژیک آمریکا در این منطقه یعنی با اسرائیل و ترکیه نیز به تدریج آشکار شدند. دولت ترکیه در حمله به عراق با آمریکا همراهی نکرد و هم اکنون نیز سیاست‌های آمریکا را در عراق با نگرانی دنبال می کند. توازن قوای نظامی فعلی در خاورمیانه به نفع اسرائیل است و از همین رو این دولت نمی خواهد اجازه بدهد که جمهوری اسلامی آن را برهم بزند. در حالیکه دولت آمریکا می کوشد رژیم ایران را به شریک و همکار منطقه ای تبدیل کند. دولت اسرائیل از آمریکا قاطعیت بیشتری را در قبال مسائل کنونی می طلبد و اگر فرصتی به دست بیاورد، تردید نخواهد کرد در اینکه پای دولت آمریکا را به ماجراجویی های نظامی در منطقه خاورمیانه بکشاند و آمریکا را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و وی را به دنبال خود بکشد. تمام نقشه های دولت امریکا که میکوشید مسئله فلسطین را در متن توافقات و مذاکرات صلح با فلسطینی ها و دولت‌های عربی به نحوی حل کند با کارشکنیها و توسعه طلبی های استعماری اسرائیل نقش بر آب شدند. حماس در قدرت و حزب الله مسلح در لبنان به بهانه توسعه طلبی های اسرائیل تبدیل شدند. دولت

اسرائیل در صدد است که به ابرقدرت منطقه تبدیل شود و به همین منظور دولت آمریکا را به ماجراجوییهای بیشتری تشویق میکند.

#### 4\_ اوضاع در عراق

اوضاع در عراق تحت اشغال آمریکا روز به روز پیچیده تر می شود. یک جنگ داخلی خشن و پرتلفات بین گروههای شیعه و سنی در جریان است. انتقام جویی های طائفه ای و فرقه ای بی وقفه ادامه دارد. مقاومت در برابر حضور نظامی آمریکا تحت هدایت ملقمه ای از جریانات ناسیونالیست عرب، اسلامگرایان سنی، مردم عادی عاصی از رفتار آمریکاییها، شبکه القاعده در عراق، در جریان است. شیرازه زندگی مدنی از هم گسسته است. فلاکت اقتصادی غیر قابل توصیفی این کشور غنی را که بر دریایی از نفت قرار گرفته در خود فرو برده است. جنوب عراق تحت کنترل نیروهای شیعه طرفدار جمهوری اسلامی است و قوانین اسلامی در آنجا حکمروایی میکند. مرکز عراق علیرغم حضور 150 هزار سرباز آمریکایی کانون خشن ترین و بی رحمانه ترین درگیرهاست. سیاستهای آمریکا در این کشور با بن بست روبرو شده است سؤال اینست که کشور عراق به کدام سو می رود؟ با چنین وضعیتی تحلیلاً سه حالت بیشتر متصور نیست: اول تجزیه عراق و تبدیل آن به سه منطقه نفوذ، موقعیتی که در حال حاضر کم و بیش وجود دارد. تثبیت و رسمی شدن آن هم بدون شک از مسیر خونینی خواهد گذشت. دوم کنترل کشور به وسیله یک دیکتاتوری نظامی در نتیجه وقوع کودتایی که آمریکایی ها از آن چشم پوشی کنند و مردم هم از فرط استیصال به وجود آن رضایت بدهند، اگر چه بدون شک ضعیف بودن فعلی ارتش عراق وقوع چنین احتمالی را به تاخیر می اندازد اما با طولانی تر شدن دوره بی سروسامانی به تدریج احتمال وقوع آن افزایش می یابد. و سوم ادامه وضعیت فعلی تا هنگامی که اکثریت خاموش مردم این کشور به خود آیند، سازمان یابند و امکان بدست گرفتن فرمان سرنوشت خود را بدست آورند.

#### 5\_ حمله اسرائیل به لبنان و فلسطین

کنگره ما در شرایطی برگزار میشود که جنگ خونینی در فلسطین و لبنان در جریان است. دستگیری یک سرباز اسرائیلی در نوار غزه و دو سرباز در جنوب لبنان به وسیله نیروهای حزب الله از رویدادهای هستند که طی سالها در اوج حاکمیت سیاست های افراطی دولت اسرائیل به طور معمول اتفاق می افتادند. اما عکس و العمل اسرائیل در هفته های گذشته که منطقه را به خون کشیده است، با چین رویدادهایی متناسب نبودند. واقعیات قابل مشاهده و اسناد منتشر شده نشان می دهند که دولت اسرائیل خود را برای چنین جنگی آماده کرده بود و تنها به دنبال بهانه ای برای آغاز آن می گشت. انگیزه اساسی دولت اسرائیل از این که چنین مترصد فرصت نشده بود قبلاً توضیح داده شد. دولت اسرائیل میخواهد موقعیت خود را بعنوان ابرقدرت منطقه تثبیت کند، میخواهد مرزهای مورد نظر خود را به مخالفان خود در جهان عرب تحمیل نماید، میخواهد بر تزلزلات دولت آمریکا در پیگیری سیاست هایش در منطقه فایق آید و نگذارد ضعف ارتش آمریکا در عراق اراده این دولت را در مقابل مخالفان او در خاورمیانه تضعیف کند، میخواهد آمریکا را دنبال سیاست های خود در منطقه بکشد.

آنچه که مسلم است این استراتژی محکوم به شکست است و دولت افراطی حاکم در اسرائیل حاضر نیست از تجارب گذشته درس بگیرد. عملیات ارتش اسرائیل اگر چه ممکن است به حزب الله در مناطق تحت نفوذش ضربه بزند، دولت حماس را با مشکلات روبه رو کند و حتی به زور از قدرت به زیر بکشد،

اما در مقابل افراطی گرای طرف مقابل را که بر ذخیره میلیونی در دنیای عرب متکی است تحریک میکند و صف مخالفان تندرو اسلامی را گسترده تر و منسجم تر میکند. افراط گرایان کوتاه بین اسرائیل چشم خود را بر این واقعیتها بسته اند. نتیجه عملی این سیاست در هر حال به زیان رشد جریان پیشروی است که خواهان برقراری آرامشی است که در سایه آن بتوان در فضای آرامتر افراط گرایان هر دو سو را منزوی کرد و به چاره جویی گره کوره های قومی و مذهبی و اختلافات ریشه دار تاریخی در این منطقه پرداخت.

## 2. اوضاع سیاسی ایران

### الف - جمهوری اسلامی و قبضه شدن گام به گام قدرت از جانب سپاه پاسداران

انتخاب احمدی نژاد برای ریاست جمهوری از لحاظ تغییراتی که در آرایش بالای حکومت جمهوری اسلامی صورت گرفت، رویداد با اهمیتی بود. این اهمیت البته نه در وجود احمدی نژاد بلکه در ایفای نقش پشت پرده سپاه پاسداران در این رابطه است. اکنون روشن شده است که سپاه پاسداران تصمیم گرفته بود که به هر قیمتی شده نام احمدی نژاد را از صندوقها بیرون آورد. عدم مشارکت گسترده مردم هم این امکان را از لحاظ عملی برای او فراهم آورده بود.

تا آنجا که به رقابت بین کاندیداهای متعلق به جناحهای مختلف مربوط می شود، تشکیلات سپاه پاسداران در سرتاسر ایران در خدمت جمع آوری رای برای احمدی نژاد قرار گرفت. در حالی که رقبای وی فاقد هرگونه سازمان حداقلی به این منظور بودند. اگر با همه اینها شمار آرای که به صندوقها ریخته شد و یا آرای احمدی نژاد در مجموع اندک بود، این واقعیت بدلیل خودداری بخش وسیعی از مردم از رای دادن بود. به هر حال روشن شد که سپاه پاسداران با بیرون آوردن یکی از مهره های خود از صندوق رای آهنگ حرکت خود را در مسیر قدرت گیری سریعتر کرده است. برای درک اهمیت این رویداد از لحاظ کشمکش بر سر قدرت در بالای رژیم، لازم است قدری پیشینه جمهوری اسلامی را از این زاویه هم بشکافیم.

شاید بتوان چند دوره کم و بیش متفاوتی را از لحاظ آرایش هیات حاکمه ایران در دوره رژیم اسلامی به تفکیک مشخص کرد: دوره اقتدار خمینی و جنگ ایران و عراق، دوره پس از جنگ، بازسازی خرابیها و قدرت گیری رفسنجانی، دوره اصلاحات حکومتی و انتخاب خاتمی. در هیچکدام از این دوره ها جناحهای مختلف هیات حاکمه نتوانستند خود را به صورت یک حزب سیاسی جا افتاده سازمان دهند و قدرت خود را به یک سازماندهی حزبی متکی کنند. احزاب بی ریشه و فرمایشی البته آمدند و رفتند، اما حیات حزبی در سیستم هیات حاکمه ایران به وجود نیامد.

در کنار اینها سپاه پاسداران در دوره جنگ آبدیده شده و انسجام یافته بود. این سازمان از همان بدو تشکیل خود را به صورت یک حزب سیاسی تحت هدایت "دفتر سیاسی" و سلسله مراتب حزبی

متشکل نمود. سپاه پاسداران طی دو دهه گذشته به درجه زیادی خود را از کشمکشهای مابین جناحهای سیاسی دور نگه داشته بود و همواره چنین به نظر می رسیده است که اساساً تحت کنترل نهاد ولایت فقیه قرار دارد. با شکست اصلاح طلبان حکومتی و جدی تر شدن خطر خیزشهای توده ای برای رژیم، با بی اعتبار شدن روز افزون دستگاه روحانیت، نه فقط در میان مردم بلکه در صفوف هواداران رژیم هم، زمینه برای به میدان آمدن سازمان حزبی - نظامی سپاه پاسداران به صحنه سیاسی ایران آماده می شد. از همان دوره ریاست جمهوری خاتمی سرکشیهای سپاه در مقابل دستگاههای اجرایی و حتی قانون گذاری آغاز شده بود. دخالتهای سپاه همه حوزه ها و از آن جمله حوزه اقتصاد را هم در بر می گرفت.

تهدیدهای فرماندهان سپاه در گذشته با واکنش تند مطبوعات غیر رسمی و هواداران پروژه اصلاحات روبرو می شد و ترس از گسترش اعتراضات در موارد متعددی فرماندهان سپاه را ناچار از عقب نشینی های تاکتیکی کرده بود. پیشروی خزنده و گام به گام برنامه ریزی شده ای لازم بود تا انتقال قدرت از دستگاه سیاسی موجود به سازمان سیاسی - نظامی سپاه پاسداران به آرامی و بدون تنش انجام گیرد. به جلو راندن احمدی نژاد که خود در گذشته از فرماندهان سپاه بود و در سالهای بعد نیز رابطه نزدیک خود را با سپاه همچنان حفظ کرده بود، بخشی از نقشه سپاه پاسداران برای ایفای نقش موثرتر و مستقیم تر در صحنه سیاسی ایران بود. پروسه این کودتای خزنده هنوز تکمیل نشده است زیرا که فرماندهان سپاه پیچیدگی شرایط را درک میکنند و از این رو نمی خواهند بی گذار به آب بزنند. با همه اینها آنها می خواهند مشکلاتی را که رژیم با آن دست به گریبان است به کمک همین ترکیب و سلسله مراتب فعلی حل کنند یا تخفیف دهند تا اگر هم توفیقی در این زمینه حاصل نشد، ظرفیتهای خود را برای آینده حفظ کرده باشند. آنچه که از لحاظ عینی مشهود است این واقعیت است که حلقه های زنجیر قدرت گیری سیاسی سپاه پاسداران روز به روز تکمیل تر می شود. کار دولت احمدی نژاد به عنوان محلل فعلاً این است که: مهره های مورد نظر سپاه را در همه ارگانهای اداری و دیپلماسی و نظامی بکارد، دسترسی سپاه پاسداران به منابع مالی کلان و پروژه های میلیاردری را آسان کند، با فرافکنی مشکلات داخلی به خارج، جنبشهای توده ای را در داخل کشور کنترل کند، خامنه ای را در این دعوای قدرت جانبدار و یا حداقل بی طرف نگاه دارد.

## ب - وضعیت اقتصادی

قبلاً اشاره کردیم که انتخاب احمدی نژاد به جای اصلاح طلبان حکومتی تغییری در روندهای اساسی جامعه ایران نداد و تنها پاره ای موانع بر سر راه آن ایجاد نمود. اگر نیاز اساسی طبقه سرمایه دار ایران ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی است و سیاست خارجی دولت احمدی نژاد مانع جدی بر سر راه پاسخگویی به این نیاز ایجاد کرده اما تغییری در روند اصلی به وجود نیاورده است. برای نمونه اگر قانون اساسی ایران اختیارات زیادی را در زمینه اقتصادی به دولت واگذار کرده و این سیاست با معیارهای سازمان تجارت جهانی خوانایی ندارد، اما در همین دوره حاکمیت احمدی نژاد شواری عالی اقتصاد تفسیرهایی از قانون اساسی را به دولت ابلاغ کرده که بر مبنای آن اختیارات دولت کاملاً محدود شده است. شواری عالی اقتصاد تصویب می کند که دولت تنها در دو رشته نفت و فولاد حق سرمایه گذاری جدید دارد. بر این اساس می توان گفت که اگر تنها از زاویه حقوقی به مسئله نگاه کنیم ایران منطبق ترین قوانین را در مقایسه با همه کشورهای جهان برای عضویت در سازمان تجارت جهانی دارد.

به گفته کارشناسان اقتصادی: "نبض اقتصاد ایران نه در سیاستهای تیم اقتصادی احمدی نژاد بلکه در تولید و قیمت نفت می زند. نفت بشکه ای 60 دلار نقش تعیین کننده ای در تعیین جهت اقتصاد سرمایه داری ایران ایفا می نماید این افزایش خارق العاده قیمت نفت منجر به افزایش واردات میگردد و واردات کالاهای خارجی جایگزین تولید داخلی خواهد شد. اما واردات جایگزین چه دسته از تولیدات داخلی می شود؟ پاسخ روشن است تولیداتی که قیمت آن در بازار جهانی در مقایسه با بازار ایران ارزانتر است. پس بطور اجتناب ناپذیر این افزایش قیمت نفت به حذف تولید کنندگانی در داخل منجر می شود که با ضوابط سازمان تجارت جهانی منطبق نیستند. ماحصل کلام اینکه نفت بشکه ای 60 دلار در یک پروسه طبیعی اقتصاد ایران را به بازار جهانی سرمایه داری گره می زند، چه احمدی نژاد در راس قوه مجریه باشد و چه نباشد."

از طرف دیگر در جهت انطباق اقتصاد ایران با ضوابط سازمان تجارت جهانی وزن دولت باید در اقتصاد کاهش یابد. کاهش 15 درصدی قدرت خرید شرکتهای دولتی در سال 1385 گام دیگری در جهت همین استراتژی بوده است.

نکته قابل توجه این است که گفته می شود روند خصوصی سازی در ایران تقریباً متوقف شده است این ادعا البته واقعیتی را در خود دارد اما در واقع 90 درصد شرکتهای دولتی خودشان دارند به سمت انحلال پیش می روند. یعنی خصوصی سازی در ایران متوقف نشده است اما مکانیزم آن تغییر یافته است.

## ج - بحران اتمی و استراتژی بقای رژیم اسلامی

پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت رفته است. اما بده و بستانها بر سر این پرونده در جریان است. آمریکا در تلاش است مخالفتهای دولتهای چین و روسیه را بر سر تصویب قطعنامه تحریم ایران در شورای امنیت خنثی کند. دولتهای اروپایی و آمریکا در اینکه جمهوری اسلامی ایران ناپیوستی وارد باشگاه اتمی بشود هم رای هستند. رژیم ایران همچنان سیاست طفره رفتن و کسب وقت را دنبال میکند. با همه اینها همه شواهد حاکی از آن است که اگر رژیم ایران هنگام طرح نهایی قضیه در شورای امنیت انعطاف لازم را از خود نشان ندهد، قطعنامه ای مبنی بر تحریمهای محدود اقتصادی و دیپلماتیک در این مرحله بر ایران اعمال می شود.

آنچه که مسلم است دو طرف اصلی این قضیه یعنی دولت آمریکا و جمهوری اسلامی هر کدام ابزارهای خاص خود را علیه همدیگر در این بده و بستان بکار می گیرند. جمهوری اسلامی هم به اعتبار اینکه بر یکی از کشورهای پر جمعیت و از لحاظ اقتصادی و سیاسی و سوق الجیشی مهم منطقه حکم روایی می کند و هم به اعتبار اینکه توان سنگ اندازی بر سر راه منافع آمریکا در منطقه را دارد، به عنوان یک قدرت منطقه ای خواهان گرفتن امتیازاتی است که بقای رژیم را به عنوان حکومتی باثبات و دخیل در سیاستهای منطقه ای تضمین کند. دولت آمریکا هم که میخواهد کلام آخر را در همه کشمکشهای این منطقه بزند و خواهان بسط و تحکیم نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی خود در خاورمیانه است، تواناییهای زیادی برای تحت فشار قرار دادن رژیم ایران دارد. به همین دلیل هر دو طرف این دعوا را تا حد نهایی خود برای کسب امتیازات بیشتر از یکدیگر کش خواهند داد. برای دولت آمریکا مهم اینست که رژیم ایران از صورت یک رقیب سر سخت به یک همکار مؤثر در منطقه در بیاید. حال این

هدف آمریکا با تغییر این رژیم میسر شود و یا با تغییر رفتار او. با توجه به آنچه گفته شد در رابطه با بحران اتمی ایران بایستی به دو سؤال اساسی پاسخ داد:

— دعوای واقعی بر سر چیست؟ و این کشمکش به کجا خواهد رسید؟

این پرونده مانند بسیاری از منازعات منطقه ای دیگر در عین حال ابزار کشمکشها و نبرد دیپلماتیک و سیاسی قدرتهای بزرگ با همدیگر نیز هست. جمهوری اسلامی با ارزیابی از شکافها و تضاد منافع این قدرتها و مانور در میان آنها میکوشد حداکثر زمان ممکن را برای پیشبرد نقشه های خود بدست آورد. اما تا آنجا که به دو طرف آمریکا و رژیم اسلامی بر میگردد برای شناخت ماهیت بحران اتمی موجود میان جمهوری اسلامی و آمریکا و تحلیل روند آتی آن باید از سطح تفاسیر دیپلماتیک و یا ژورنالیستی فراتر رفت. همچنین قضیه در چهارچوب معیارهای حقوقی و در روابط بین الملل نیز قابل توضیح نیست. چون دولت آمریکا که خود به اندازه چند بار ویران کردن کره زمین سلاح اتمی در اختیار دارد و قدرتهای اتمی ضد دموکراتیک نظیر پاکستان و اسرائیل را زیر بال و پر خود پرورانده است، ادعاهایش فاقد هر گونه مشروعیتی هستند. همچنین جمهوری اسلامی که هیچ درجه ای از منافع مردم ایران را نمایندگی نمی کند مشروعیت آن را ندارد که این کشور را به سمت چنین بحرانی سوق بدهد. سلاح اتمی در دست جمهوری اسلامی هیچ ربطی به منافع مردم ایران ندارد و استفاده کردن از انرژی اتمی نیز در شرایط سیاسی و اقتصادی کنونی ایران اولویتی به حساب نمی آید. بنابراین بایستی اهداف استراتژیک و سیاستهای منطقه ای دو طرف منازعه را در موازای ادعاهای دو طرف جستجو کنیم.

دولت آمریکا در خاورمیانه میخواهد نظم امپریالیستی مورد نظر خود را برقرار کند. هدف آمریکا از سلطه کامل بر خاورمیانه تنها رام کردن قدرتهای سرکش منطقه ای نیست، بلکه میخواهد با تسلط بر این منطقه که 62 درصد ذخایر نفت جهان را در خود جای داده است یکی از مهمترین منابع تامین انرژی اروپا، چین و ژاپن را نیز در اختیار داشته باشد و از این طریق در مقابله با گسترش نفوذ رقبای جهانی خود در موقعیت مناسب تری قرار بگیرد.

طرح "خاورمیانه بزرگ" آمریکا که ایران را نیز شامل می شود چیزی نیست جز ادغام هر چه بیشتر اقتصاد خاورمیانه در سیستم نئولیبرالی اقتصاد جهانی مطابق نقشه و الگوی آمریکا. دولت آمریکا برای پیشبرد طرحهایش به خنثی کردن قدرتهای سرکش منطقه ای و یا همراه کردن آنها با خود نیاز دارد. و در راستای همین استراتژی از جمهوری اسلامی میخواهد که فعالیتهای مربوط به غنی سازی اورانیوم را متوقف کند، با قطع حمایت از حماس و حزب الله لبنان از کارشکنی در پروسه صلح فلسطین و اسرائیل دست بردارد و در عراق نیز هماهنگ تر از همیشه با آمریکا همکاری کند.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی ایران اگرچه با لشکرکشی آمریکا به منطقه از شر حکومت طالبان در افغانستان و رژیم صدام در عراق خلاصی یافته اما از طرف دیگر خود را در محاصره قدرتهایی چون روسیه، هند، پاکستان، اسرائیل و پایگاههای ناتو در ترکیه می بیند که همگی دارای سلاح هسته ای هستند، و استقرار حدود 200 هزار سرباز امریکایی و نیروهای ائتلاف در خاک عراق، افغانستان و خلیج فارس حلقه محاصره را تنگ تر کرده اند. آمریکا در کشورهای آسیای میانه نیز پایگاه نظامی دارد، علاوه بر اینها 5 ناو شناور جنگی در آبهای منطقه که به پیشرفته ترین سلاح ها مجهز هستند حضور نظامی آمریکا در منطقه را تکمیل می کنند.

در دل این اوضاع رژیم جمهوری اسلامی که زمانی برای تداوم بقا خود حتی در مقابل حملات خارجی و گرفتن سهم خود در منازعات منطقه ای اساساً به توهم توده های مردم و پشتیبانی جنبش های ارتجاع اسلامی در منطقه متکی بود، اکنون که بر دریایی از نفرت و انزجار عمومی به حاکمیت خود ادامه می دهد برای بقای خود و تبدیل شدن به یک قدرت برتر منطقه ای به حربه تولید سلاح اتمی نیز متوسل شده است. جمهوری اسلامی می خواهد نه تنها در عراق بلکه در منازعه بر سر سرزشت خاورمیانه بعنوان یک طرف معامله برایش حساب باز شود و بعنوان قدرت مسلط منطقه برسمیت شناخته شود. شکست و ناکامیهای آمریکا در عراق، به قدرت رسیدن حماس در فلسطین و تداوم حضور حزب الله در لبنان جمهوری اسلامی را در پیگیری این استراتژی مصرتر ساخته است. تکرار سخنان ضد اسرائیلی و یهودی ستیزانه احمدی نژاد در این میان فقط می تواند در راستای این استراتژی و برای جلب حمایت جنبش های اسلامی در منطقه و افکار عمومی در کشورهای عرب نشین و قدرت نمایی در مقابل غرب مورد ارزیابی قرار گیرد.

اما هیچ تضاد آشتی ناپذیری این دو استراتژی را در مقابل هم قرار نداده است. نه استراتژی آمریکا ربطی به استقرار دموکراسی در منطقه دارد و نه اهداف جمهوری اسلامی هیچ ذره ای از منافع مردم ایران را نمایندگی می کند، این استراتژی ها هیچ ربطی به منافع مردم ایران و کشورهای منطقه و مردم آمریکا ندارند. علیرغم همه جنجال ها هنوز احتمال اینکه این دو استراتژی در همزیستی با هم پیش بروند وجود دارد. عملکرد جمهوری اسلامی در افغانستان و عراق نشان از آن دارد که رژیم جمهوری اسلامی بخوبی می داند که تبدیل شدن به یک قدرت مسلط منطقه ای تنها در هماهنگی با استراتژی آمریکا قابل تحقق است. بنابر این کشمکش آمریکا و جمهوری اسلامی تا زمانی که هر دو طرف، ارزیابی واقعبینانه ای از میزان نیرو و امکانات خود و طرف مقابل بدست می آورند ادامه خواهد یافت و آنگاه زمان سازش فرا می رسد.

آمریکا به تجربه هم در افغانستان و نیز در عراق نشان داده است که می تواند منافع خود را در همکاری و هماهنگی با جریانات اسلامی در منطقه پیش ببرد. آمریکا در افغانستان و عراق دو حکومت ارتجاعی اسلامی با قانون اساسی مشابه جمهوری اسلامی ایران را سر کار آورده است و وعده های دموکراسی خواهانه اش همه پوچ از آب درآمده اند.

دولت های اروپایی در این بحران بر روی اختلافات درون حاکمیت جمهوری اسلامی سرمایه گذاری کرده اند و از همین رو تشدید فشار بر دولت احمدی نژاد و حتی بکار گرفتن حربه محاصره اقتصادی را در همین راستا مثبت ارزیابی می کنند. حربه ای که در عراق نیم میلیون کودک را به کام مرگ فرو برد و اگر در ایران نیز بکار گرفته شود دود آن قبل از همه به چشم مردم ستمدیده ایران می رود و از کودکان و اقشار تهیدست جامعه قربانی می گیرد.

تبدیل کردن ایران به میدان جنگ جمهوری اسلامی و آمریکا و تکرار سناریوی عراق (که احتمال آن بعید است) فاجعه ای دهها برابر وحشتناک تر از آنچه که امروز در عراق جریان دارد بیار می آورد.

در صورتی که فشارهای آمریکا به روال تاکنونی بصورت کشدار و طولانی ادامه یابد باز هم به زیان مردم و جنبش آزادیخواهانه آنهاست چون روند خودسازماندهی جنبش های اجتماعی را کند می کند و مردم را در حال سکون و انتظار نگاه می دارد. بویژه آنکه بعضی از جریانات در میان اپوزیسیون بورژوازی که برای خزیدن به قدرت به دخالت آمریکا و بند و بست از بالا امید بسته اند با دامن زدن به

توهم دستیابی به پیروزی سهل و آسان در سایه دخالت امریکا تلاش می‌کنند تا مردم را در حالت انتظار نگاه دارند و مبارزات آنان را به رکود بکشانند.

از این رو ما مخالف هر گونه دخالت امریکا و دیگر قدرتهای غربی در امور ایران هستیم و بر این باوریم که تنها با تلاش برای گسترش و تشدید مبارزه مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تلاش هر چه بیشتر برای تقویت روند خود سازماندهی و تشکل‌یابی جنبش‌کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی است که می‌توانیم مانع آن شویم که رژیم اسلامی با این ماجراجویی‌ها جامعه ایران را به لبه پرتگاه ببرد.

باید عواقب و پیامدهای زیانبار استراتژی و سیاست احزاب و نیروهای بورژوا ناسیونالیست کردستان که برای حمله امریکا و تکرار سناریوی مصیبت بار عراق روز شماری می‌کنند و تا هم اکنون هم به اعتبار جنبش کردستان لطمه زده اند را هر چه بیشتر برای مردم روشن کنیم.

ما به سهم خود تلاش می‌کنیم که کارگران و مردم آزادیخواه در کردستان و در سراسر ایران با آگاهی به محتوای واقعی سیاستهای امپریالیستی امریکا و گسترش مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی جایگاه شایسته خود را در صف میلیونی بشریت عدالتخواه و مبارزه جهانی علیه جنگ و میلیتاریسم امپریالیستی پیدا کنند.

### 3. اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی

طیف وسیعی از مخالفین با گرایشهای سیاسی و طبقاتی مختلف در برابر رژیم جمهوری اسلامی صف آرایی کرده اند. این طیف از اپوزیسیون قانونی رژیم (که در حاشیه دستگاه حاکم به حیات خود ادامه میدهد و میکوشد با اصلاح آن خطر یک انقلاب را از سر رژیم دور کند)، تا گروههای مختلف تبعیدی را شامل میشود. اما در یک نگاه کلی دو روند اصلی در اپوزیسیون را میتوان مشاهده کرد که هر کدام از گروههای موجود در این طیف نهایتاً خود را در درون یکی از آنها خواهند یافت. اگر چه صف آرایی نهایی سازمانها و گرایشها از هم اکنون مشخص نیست اما با تشدید بحران سیاسی یا با پدید آمدن شرایط انقلابی در ایران، مرزهای حزبی آنها هم مشخص تر خواهد شد. این دو روند هر دو پایگاه اجتماعی خود را دارند و به عنوان آلترناتیوهای واقعی در آینده سیاسی ایران عرض اندام خواهند کرد.

#### الف. گرایش لیبرال

جامعه ایران دستخوش بحران سیاسی و اقتصادی عمیقی است. بورژوازی ایران در روبرویی با این بحران صف یکدست و پلاتفرم سیاسی واحدی ندارد. بخشی از این بورژوازی که منافع خود را در چهارچوب همین رژیم تحقق یافته می‌بیند رژیم سلامتی را تحت فشار قرار می‌دهد تا امکان مشارکت فعالتری را در تصمیم‌گیریهای سیاسی کشور داشته باشد. نمایندگان این طیف بخشی از همان دوم خردادی‌ها هستند که در درون دستگاههای اجرایی و اداری رژیم باقی مانده اند و بخش دیگر هم

آنهايي هستند كه پس از شكست جبهه دوم خرداد از مجلس و از ارگانهاي مختلف رژيم كنار گذاشته شدند. تلاشهاي آنها در چهارچوب رژيم اسلامي اما در خارج از حاكميت ادامه دارد و به عنوان اپوزسيون رسمي و قانوني به حيات سياسي خود ادامه مي دهند.

بخش ديگري از بورژوازي در طيف اپوزسيوني قرار دارد كه اميدش را به اصلاح رژيم اسلامي از دست داده است و خواهان كنار رفتن رژيم اسلامي از طريق يك به اصطلاح انقلاب مخملی و يا از طريق اشغال نظامي ايران به وسيله آمريكا مي باشد. روشن است كه هدف واحد همه اين طيفها در ماهيت خود چيزي جز خارج ساختن سرمايه داري ايران از بحران و برداشتن موانع بر سر راه رشد و توسعه اقتصاد سرمايه داري ايران نيست.

طيف ليبرالهاي ايران عليرغم پراكندگي صفوف امروزشان چه در هيأت اپوزسيون قانوني و چه در موقعيت اپوزسيون تبعيدي خود را جانشين طبيعي رژيم بحران زده ايران مي بينند. اين گرايش در "چپ" ترين سيمای خود هم، برای آینده مردم ایران نه رفاه و آسودگی مادی به ارمغان می آورد و نه حتی در مورد اعتقادشان به ديمقراسی كه در پلاتفرم هایشان بر آن تأكيد دارند، صداقت دارند. آنها نه ليبرالهاي كلاسيك بورژوازي در چند سده گذشته كه پرچمداران ديمقراسی عصر خود بوده اند بلکه دنبالچه هاي نئوليبراليزم جهاني در عصر ما هستند و در عمل از همين روند تبعيت خواهند كرد. در فرهنگ سياسي اينها وقتي از اصلاحات سخن گفته مي شود به هيچ وجه منظورشان بهبود شرايط زندگي مردم تهيدست و كارگر و زحمتكش نيست، بلکه اصلاحات اقتصادي از نظر آنها رفع موانع برای سودآوری بيشتري سرمايه است و وقتي هم از ديمقراسی صحبت مي شود آزادي گردش سرمايه مورد نظر است و يا در جستجوي راهي هستند كه در جنبشهاي اجتماعي موجود نفوذ كنند و آنها را از درون كنترل نمايند.

اگر فرض كنيم كه پروژه هاي بازسازي اقتصادي سرمايه داري ايران آنگونه كه بويژه طيف ليبرالهاي خارج از رژيم، با اصلاح طلبان درون و بيرون رژيم عملي باشد و متحقق شود، برای كارگران و مردم زحمتكش جز كار پر مشقت كه تنها ممر زندگي و درآمد آنهاست چه چيزي در بر خواهد داشت؟ كارگران ايران به تجربه دريافته اند كه حتی در اوج رونق اقتصادي اين كشور هم سهم آنها از ثروت و درآمد آن جز يك زندگي بخور و نمير چيز ديگري نبوده است. رونق و تجديد ساختمان سرمايه داري بحران زده ايران در بهترين حالت برای كارگران معنايش ميتواند کاهش ميزان بيكاري باشد، يعني سهم كارگران از بيروزي كل اين نقشه ليبرالي چيزي جز برخورداری از حق استئمار شدن نيست.

تجربه اصلاحات در زمينه هاي اقتصادي در كشورهاي نظير برزيل، آرژانتين، مصر و غيره برای طبقه كارگر ايران نيز بسيار آموزنده است. سهم كارگران اين كشورها در اوج رونق اقتصاديشان چيزي جز زندگي در حليبي آبادها و محروميت از كمترين امكانات زندگي نبوده است. البته از لحاظ سياسي هم آن ديمقراسی كه از اين اصلاحات نئوليبرالي نتيجه ميشود رنگين تر از ديمقراسی در همين كشورها نيست و در پيگيرانه ترين شكل خود تنها تا آنجا يي دوام مي آورد كه كارگران و مردم محروم برای تغيير اين وضعيت فلاكت بار، به ميدان مبارزه راديكال پای نگذاشته باشند.

## **ب. گرايش چپ**

جنبش چپ ایران نیروی اجتماعی وسیعی در جامعه دارد. سازمانها و نیروهای چپ رادیکال ایران بخشی از اپوزیسیون چپ، را تشکیل می دهند. این نیروها اگر چه به این اعتبار که خواهان انقلاب هستند و از راه وروش های انقلابی برای سرنگونی رژیم اسلامی حمایت می کنند نیروهای انقلابی هستند ودر جبهه چپ جامعه و انقلاب قابل ارزیابی هستند اما به دلیل ناظر نبودن یک استراتژی سوسیالیستی و کارگری بر سیاستها وپراتیک این نیروها، با انقلابیگری کارگری و سوسیالیستی هنوز فاصله دارند.

نیروهای چپ رادیکال ایران صرفاً خواستار خلاص شدن از چنگ حاکمیت رژیم اسلامی هستند در صورتی که کمونیست ها خواهان انقلابی علی العموم نیستند بلکه خواهان انقلابی کارگری هستند.

سرانجام و پیامدهای انقلاب 57 باید این درس و تجربه را برای نیروهای چپ و رادیکال وهمه، در بر داشته باشد که با تاکید بر سرنگونی خواهی حتی نمی توان مرز و خط فاصل خود را با جریانان ارتجاعی بورژوازی به روشنی ترسیم نمود.

بنابراین اگر صحبت صرفاً از سرنگونی جمهوری اسلامی نیست باید روشن کنیم که نیروی محرکه طبقاتی، انقلابی که پیش رو داریم کدام است؟ دینامیسم انقلاب چیست؟

و اگر نیروی محرکه انقلاب آینده طبقه کارگر است و بحث از انقلاب کارگری است مهمترین وظیفه استراتژیک، کمونیست ها به میدان آوردن طبقه کارگر است و در همین راستا باید تلاش کرد تا طبقه کارگر بطور متشکل در صحنه سیاسی ایران ظاهر شود.

باید نشان داد که جنبش های اجتماعی نظیر جنبش زنان جنبش کردستان و جنبش دانشجویی هرکدام از تحقیق انقلاب چه اهدافی را تعقیب می کنند و تلاش کرد تا با تامین استراتژی و افق سوسیالیستی بر این جنبش ها نه تنها پیشروی و پیروزی آنها را تضمین کرد بلکه آنها را به متحد طبیعی و استراتژیک جنبش کارگری تبدیل کرد.

بنابراین تنها در صورتی که استراتژی سوسیالیستی و افق انقلاب کارگری نقش هژمونیک و رهبری کننده بر کل جنبش چپ ایران ایفا کند، می توان این نیروی عظیم اجتماعی را در جهت رفع موانع یک انقلاب کارگری بسیج نماید و به شکل گرفتن یک قطب رادیکال سوسیالیستی و اجتماعی کمک رساند.

در شرایط کنونی از آنجا که وجود گرایش سوسیالیستی در درون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش کردستان و جنبش دانشجویی یک واقعیت عینی است و حضور این گرایش اجتماعی که از سنتهای چپ رادیکال فاصله گرفته هر روز بروزات آشکارتری پیدا می کند، مواضع و سیاست سوسیالیستی و عملکرد این گرایش در مواجهه با معضلات و مواضع عملی که بر سر راه جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی قرار دارد می تواند نقش تعیین کننده ای بر مواضع و پراتیک کلیه سازمانها و نیروهای چپ رادیکال بجای بگذارد.

## 4. اوضاع سیاسی کردستان ایران

شرایط زندگی و معیشت اکثریت مردم کردستان روز به روز سخت تر میشود. گرانی مایحتاج روزانه، گرانی مسکن، کمبود بهداشت و درمان در کنار بیکاری بالای 30 درصد، درآمد ناچیز کارگران و اقشار تهیدست را می بلعد و شرایط فلاکت باری را بر مردم این منطقه تحمیل کرده است. کارگران در عین تحمل کار طاقت فرسا با ساعات طولانی و دستمزد اندک در ترس و نگرانی دائمی از بیکار شدن بسر می برند. افق آینده جوانان، حتی آنهایی که با هر مشقتی دوران تحصیل خود را به پایان رسانده اند تیره و تار است و امیدهای زندگیشان به یاس مبدل میشود. زنان زیر فشار ستمهای چندگانه بار همه محنتهای خانواده را یکجا بر دوش میکشند. آسیبهای گوناگون اجتماعی نظیر اعتیاد به مواد مخدر مزید بر همه مصائب فوق هستند.

این وضعیت جامعه کردستان را مانند همه ایران در یک وضعیت انفجار آمیزی قرار داده است و مردم هیچ فرصتی را برای ابراز خشم و نفرت خود از دست نمی دهند. رنجها و مشقات فوق زمینه های عینی اعتراض و مقاومت توده ای را فراهم آورده اند. در کردستان به دلیل پیشینه طولانی مقاومت، در برابر سلطه دولت مرکزی، به دلیل حضور مؤثر جریان رادیکال و سوسیالیست بر متن این مقاومت همواره این امکان وجود دارد که اعتراضات توده ای به اشکال سازمان یافته تر و نیرومندتری ارتقاء یابد. زمینه برای اتخاذ تاکتیکهای توده گیر در این جامعه فراهم است. مبارزات مردم می تواند دیوار اختناق و سرکوب رژیم را بشکند. آزادی را در کردستان می توان بر رژیم اسلامی تحمیل کرد. اگر در یک دوره مقاومت مسلحانه در برابر دولت مرکزی در مرکز مبارزات مردم قرار داشت امروز همین مردم راههای جدیدی را برای پیشبرد همین مقاومت تجربه میکنند. سال گذشته در همین روزها بود که اعتراضات توده ای به دنبال قتل فجیع یک جوان مهابادی به وسیله نیروهای رژیم سرتاسر کردستان را در بر گرفت و سرانجام در روز 16 مرداد در پاسخ به فراخوان کومله بزرگترین اعتصاب عمومی همه تاریخ کردستان صورت گرفت. اعتصابی که در عین حال سنگ محکی برای ارزیابی قدرت و نفوذ توده ای حرکت چپ در جامعه کردستان بود. این اعتصاب در شرایطی شکل گرفت که ناسیونالیستهای رنگارنگ کرد با آن مخالفت کردند و با خوش باوری ساده لوحانه ای انتظار شکست آن را می کشیدند.

طی 3 سال اخیر و با فعالتر شدن سیاست آمریکا در خاورمیانه احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران با امید مداخله آمریکا در ایران می کوشند به منظور کسب موقعیتی برای خود و یا در بهترین حالت با هدف بدست آوردن امتیازاتی در زمینه مسئله ملی با سیاستهای آمریکا در منطقه همراه شوند. کومله زبانبار بودن این سیاستها برای جنبش مردم کردستان را پیگیرانه روشن می نماید. چنین سیاستی در عین حال که اساس آن بر توهمات و خوش باوریهای سنتی این نیروها استوار است، در همان حال از آنجا که به حالت انتظار در جامعه دامن میزند و مردم را از مبارزه مستقیمی که به نیروی خود قادر به پیشبرد آن هستند دور میکند سیاستی مخرب در جامعه کردستان است.

اما فعال تر شدن سیاست آمریکا در مورد ایران و اشکال محتمل مداخله آن در ایران به هر صورتی باشد و به هر نتیجه ای منجر شود در ماهیت وظایف ما در هیچکدام از این شرایط احتمالی تغییری حاصل نمیشود بلکه پیشبرد این وظایف است که در حالات مختلف میتواند اشکال مختلف بخود بگیرد. ما در هر حال با فعالیتهای تبلیغی و سازمانگرانه تلاش خواهیم کرد در خلأیی که در اثر تضعیف

حاکمیت جمهوری اسلامی پیش می آید مبارزه مردم کردستان را برای برپایی حاکمیت خود با اتکای به نهادها و تشکلهای توده ای در راستای استراتژی تعیین شده پیگیرانه به پیش ببریم .

احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران با الگو قرار دادن سناریوی امریکا در عراق، نقشه ها سیاسی و سازمانی خود را بر اساس دخالت احتمالی آمریکا در ایران و سرنگونی رژیم اسلامی به کمک امریکا طرح ریزی کرده اند. نقطه شروع بحثهای مربوط به تشکیل جبهه کردستانی و دیدارها و گفتگوهایی که طی دو سال اخیر احزاب و سازمانهای مختلف در این زمینه داشته اند، از همین جاست. این گروهها در سطح سراسری هم آینده خود را در رشد حرکتهای ناسیونالیستی در میان ملیتهای تحت ستم ساکن ایران میبینند و میکوشند با به هم پیوند دادن احزاب و سازمانهای در تبعید متناسب به این ملیتها، جبهه سراسری مورد نظر خود را علیه جمهوری اسلامی به وجود بیاورند. اگر چه آنچه تاکنون در این زمینه انجام گرفته است، جز تشکیل اتحادهای کارتونی از گروههای بی ریشه چیز دیگری نبوده است اما نفس جهت گیری آنها وجه دیگری از تلاش برای انطباق با سیاستهای آمریکا در مورد ایران است. رکود و بن بست شعارهای امروز آنها در زمینه جبهه سراسری و جبهه کردستانی ناشی از این واقعیت است که سیاستهای امریکا در خاورمیانه به طور کلی و در مورد ایران به طور اخص در آن جهتی نیست که این گروهها به آن امید بسته بودند.

همینجا لازم است گفته شود که احزاب ناسیونالیست کردستان با آشکار شدن واقعتهای جدید سیاسی منطقه به شیوه ای فرصت طلبانه در تلاش برای وصله و پینه کردن مواضع گذشته خود هستند و غرلندهای آنها نسبت به سیاستهای امریکا در منطقه شروع شده است. این جریان مانند همیشه بر روی فراموشکاری توده مردم حساب باز کرده است. اما علیرم تصور آنها این زیگزاگ زندهای سیاسی از چشم مردم آزموده و هشیار کردستان پوشیده نیست و بحران درون سازمانی تنها گوشه ای از بازتاب سترونی سیاسی آنها است.

## **همبستگی مردمی در مقابل جمهوری اسلامی، همکاری با احزاب سیاسی**

وجود یک مقاومت توده ای وسیع در برابر رژیم اسلامی نیاز به همبستگی در برابر این رژیم را به یک خواست توده گیر تبدیل کرده است، در پاسخ به این خواست و این ضرورت کومله سیاست عملی خود را بر مبنای خطوط زیر قرار می دهد:

1\_ همکاری و اتحاد عمل گسترده با گرایشهای مختلف مبارز در سطوح مختلف در جامعه کردستان

محرومیت مردم کردستان از حقوق اولیه ملی خود، محرومیتها و تبعیضات مختلف قانونی و عملی دولتی بر علیه زنان، سرکوب آزادیها و گسترش فضای خفقان ، در پیش گرفتن سیاستهای ضد انسانی نظیر گسترش عمدی مواد مخدر و غیره ، طیف وسیعی از اقشار مختلف مردم را در برابر این رژیم و سیاستهایش در کردستان قرار داده است. فعالین کومله همه جا خواهند کوشید با در پیش گرفتن سیاستها و عمل وحدت طلبانه به تقویت صفوف این طیف گسترده در مقابل رژیم جمهوری اسلامی کمک کنند و خود به عامل همکاری و همبستگی مردم در برابر رژیم تبدیل شوند.

## 2\_ پیش شرط همکاری با احزاب و گروههای سیاسی فعال در کردستان

در ارتباط با احزاب و گروههای سیاسی فعال در کردستان که خواهان اتحاد عمل و همکاری در سطوح مختلف هستند نکات زیر مبنای سیاست عملی ما در برخورد به این مسئله هستند.

- گروههای خواهان این همکاری بایستی به روشنی هر گونه توسل به اسلحه از جانب گروههای مسلح دارای اختلاف سیاسی را محکوم کند. و اصل پیشبرد دیالوگ و مبارزه سیاسی متمدنانه را در ارتباط با اختلافات سیاسی ما بین یکدیگر بپذیرند.
- آزادیهای بدون قید و شرط سیاسی در کردستان را به رسمیت بشناسند و آن را به عنوان یکی از ارکان مبارزه سالم سیاسی در عمل رعایت کنند.
- مذاکره با دشمن بر سر خواستها و مطالبات مردم کردستان نه امر یک حزب یا گروه، بلکه امر مردم کردستان است. این گونه تماسهای جداگانه و حزبی بایستی تحریم گردد. چنانچه در شرایط معینی انجام گفتگوها ضروری شود، اصل توافق جمعی در مورد انجام یا عدم انجام آن به رسمیت شناخته شود.
- بدیهی است که با به رسمیت شناختن این پیش شرطها اینبار بحث مربوط به استراتژی سیاسی و زمینه های همکاری پیش می آید

## 5. نکاتی در باره عرصه های مختلف فعالیت کومله در کردستان

سرچشمه نیرو و توانایی های کومله در تحرک سیاسی و اجتماعی جامعه کردستان نهفته است. سیاستها و تاکتیکهای ما در متن تحرک این جامعه محک میخورند و حقانیت خود را در همانجا اثبات میکنند. تا آنجا که به فعالیتهای ما در داخل کردستان مربوط میشود، سه عرصه اصلی را میتوان به تفکیک برشمرد:

### 1\_ فعالیتهای تشکیلاتی غیر علنی:

این شکل از فعالیت امر کادرها و فعالین توانا و با تجربه ای است که با فوت و فن پنهانکاری و مبارزه با پلیس سیاسی آشنا هستند و مدام تجربه خود را در این زمینه غنی تر میسازند. بر طبق سیاست اعلام شده تا کنونی کومله آنها میتوانند در حوزه های 3 تا 5 نفره حزبی متشکل شوند. اصول و سبک کار حوزه های حزبی را به دقت فرا گیرند و مطابق آموزشهای آن فعالیت کنند و با ارزیابی مشخص از شرایط کارشان به موقع دامنه کار و ارتباطات خود را توسعه دهند. حزب ما در این زمینه ادبیاتی پخته و غنی دارد. شاید در بعضی موارد لازم باشد که این آموزشها مورد بازبینی قرار گرفته و در اختیار فعالین قرار بگیرند.

نکته قابل توجه در رابطه با فعالیت مخفی این واقعیت است که نسل جدیدی که در سالهای اخیر رو آمده است به کار مخفی ( که کاری است خواه ناخواه در مقیاس محدود) علاقه چندانی ندارد. وضعیت جهانی، عصر اینترنت، ماهواره، ارتباطات سریع، عصر انفجار اطلاعات، فضای جدیدی را برای این نسل باز کرده است. ناپیوستگی بشیوه ای اراده گرایانه و تحت فشار آنها را موظف به کار در عرصه ای کرد که ملزومات فعال شدن در آنها ندارند. فضاهای گسترده تر سیاسی فرهنگی و اجتماعی را برای بکارگیری توانایی و استعداد آنها نشان داد که در جای دیگری در مورد آن بحث خواهیم کرد.

ارگان بالاتر حوزه های حزبی کمیته های شهر هستند. طی سالهای اخیر سرکوب پلیسی و خفقان حاکم اجازه نداده است که ما به طور عملی سیاست تشکیل این کمیته ها را اتخاذ کنیم. از طرفی دیگر طی سالهای اخیر بدلیل شرایط ویژه کردستان و علیرغم میل ما بسیاری از فعالین محلی عملاً همدیگر را شناخته اند و ما با رسمیت دان به این ارتباط و متمرکز کردن کار آنها از این موقعیت عملی میتوانیم برای ارتقای سطح فعالیتهای آنها استفاده کنیم. با در نظر گرفتن نکته فوق و با توجه به شرایط مشخص کنونی میتوانیم نسبت به تشکیل اینگونه کمیته ها در بعضی از شهرهای کردستان اقدام کنیم. مطلوب ترین کمیته ها آنهایی هستند که در محل کار و زیست تشکیل می شوند و از نزدیک بر موضوع کار خود احاطه دارند. اما میتوان بطور موقت از رفقای که توانایی کار در این عرصه را دارند و در خارج کردستان زندگی میکنند برای تشکیل این کمیته ها بهره گرفت. تشکیل این کمیته ها تشکیلات مخفی ما را از پراکندگی فعلی درمی آورد و حضور سیاسی فعالتر و مستقیم کومله را در عرصه های مختلف مبارزات جاری در کردستان تامین خواهد کرد. این کمیته ها به موفع و سریع در مورد مسائل مربوط به حوزه فعالیت خود موضعگیری خواهند کرد و رهنمودهای مشخص محلی خود را منتشر می سازند.

## 2\_ فعالیت علنی و قانونی:

این عرصه از فعالیت شکلی از حضور جریان ما در مبارزات جاری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است، بدون اینکه هیچگونه رابطه تشکیلاتی تعریف شده ای با آن وجود داشته باشد. وجود یک پیوند معنوی و سیاسی بین کومله و فعالین این عرصه ضروری و اجتناب ناپذیر است اما این پیوند شکل تشکیلاتی معینی ندارد. فعالین این عرصه مبارزینی هستند که در متن مبارزات توده ای پرورش یافته، کارآموده شده و اعتبار کسب کرده اند. آنها چهره هایی سرشناس در جامعه هستند. بسیاری از آنها در عمل خود را هم خط با کومله می یابند. آنها اعضای کومله نیستند بلکه مبارزینی هستند که هدف مبارزشان و روشهای کارشان با اهداف کومله در کردستان هم سو است. حضور آنها در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی کردستان محصول توازن قوایی است که در این جامعه به تدریج شکل گرفته است. رابطه کومله با این دسته از فعالین رابطه ای معنوی است نه تشکیلاتی. آنها در جریان مبارزه خود برای بهبود شرایط زندگی کارگران و مردم زحمتکش بطور عینی و عملی به اهداف کومله نزدیک میشوند. اگر اشکالی از فعالیت علنی در خفقان آورترین شرایط هم ممکن است، گسترش این امکان در شرایط فعلی کردستان محصول مبارزات 27 سال اخیر بر این منطقه است. برای تقویت موقعیت کومله در درون این جبهه مبارزه توده ای بایستی نقاط ضعف تاکنونی خود را بشناسیم. در این رابطه تاکید بر نکات زیر ضروری است:

الف. ما خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستیم. اما انقلابیگری و پیگیری سوسیالیستی ما در طرح صرف این شعار نیست. ما می خواهیم پروسه ای از سرنگونی رژیم

جمهوری اسلامی را تقویت کنیم و به پیش ببریم که در نتیجه پیشرفت آن، طبقه کارگر از لحاظ آگاهی، از لحاظ سازمان و حتی از لحاظ معاش روزانه و تامین زندگی، مداوماً در شرایط بهتری قرار بگیرد و با هر گام عقب نشینی جمهوری اسلامی از هر لحاظ موقعیتی بهتر بدست بیاورد و درتوازن قوای مساعدتری قرار بگیرد. به طوری که اگر در یک شرایط انقلابی ملزومات سرنگونی این رژیم فراهم آمد یا قدرت سیاسی را کسب کند و حکومتی کارگری تشکیل دهد و یا سهمی درخور توان سیاسی خود از قدرت سیاسی را به دست بیاورد. بعنوان مثال سرنگونی رژیم بعث در عراق با درهم شکستن همه دستگاه اداری و نظامی این رژیم همراه بود، اما مردم عراق در جریان سرنگون شدن آن نه تنها آگاهتر و متشکلاتر نشدند، نه تنها شرایط زندگیشان بهبود نیافت، بلکه جامعه عراق از همه لحاظ، گامها به عقب برده شد. اما بدست آوردن این موقعیت جز با فعالیت علنی در مقیاس وسیع و در یک ارتباط به هم بافته شده با اشکال دیگر فعالیت ممکن نیست. داشتن یک ارزیابی واقع بینانه از اوضاع کنونی و شرایط کارمان شرط تعیین تاکتیک و سیاست درست و تعریف وظایف دقیق در این زمینه است.

ب. روشن است که امروز در جامعه ما هم اکثریت مردم خواهان تغییر هستند و هم بورژوازی و رژیم حاکم نیز به نوعی از تغییر نیاز دارند. هر دوی این گرایشها در سطح توده ای عمل میکنند و اگر چه منافع کاملاً متفاوت و متضادی دارند اما بر بسترهای واحدی در جریان هستند. بورژوازی و رژیم او برای مقابله با جنبشهای اجتماعی تنها از یک حربه سرکوب مستقیم استفاده نمی کند بلکه همزمان سلاحهای مختلفی را برای تضعیف و از میان برداشتن آنها بکار میگیرد. آنها نیز کار در صفوف طبقه کارگر، زنان و غیره را در همان مقیاس توده ای که مورد نظر ماست در برنامه خود منظور کرده اند. در خطوط تماس این دو گرایش یک زورآزمایی بی وقفه در جریان است. کار در این بسترهای مشترک پیچیده است. مشکل کار در این فضا توهم طرفین به همدیگر نیست بلکه وجود روحیه امکان گرایی در میان مردم است، مسئله توازن قواست. مسئله اشتراک منافع دو طرف نیست بلکه زور آزمایی در فضایی است که نیروهای دو طرف به صورت درهم تنیده شده با همدیگر دست به یقه شده اند.

بعنوان مثال در مورد جنبش کارگری در حالی که یک گرایش رادیکال و سوسیالیست میکوشد تا تشکلهای طبقاتی کارگران را به عنوان ابزار مؤثر تحقق منافع امروز و فردای طبقه کارگر برپا کند، در همان حال گرایشهای دیگری هم هستند که میخواهند تشکلهای کارگری را از همان ابتدا به نحوی پایه ریزی کنند که کارگران را در مبارزه برای رفاههای کوچک روزمره غرق کنند و با ساختار بوروکراتیک خود عملاً در خدمت کنترل نیروی کار و دور نگه داشتن طبقه کارگر از تاثیرات حرکت سوسیالیستی و رادیکال قرار بگیرند. همه این گرایشها بر بستر واحدی کار میکنند. همه از فعالین دارای نام و اعتبار و پیشینه مبارزاتی بهره میگیرند. فعالین کارگری بینابینی فراوانی هستند که گاه در این جبهه و گاه در آن جبهه قرار خواهند گرفت. کارگران سوسیالیست در این بستر مشترک به هوشیاری و انعطاف و کاردانی بسیاری نیاز دارند. با موضع گیریهای شعار گونه و یا ایدئولوژیک نمیتوان حریف را از میدان خارج کرد.

ج. فعالیت علنی را نمیتوان بر اساس توهم به دشمن سازمان داد. نمیتوان فرض کرد رژیم حاکم تغییر ماهیت داده است و از در همزیستی و همکاری با تشکلهای توده ای وارد شده است. اگر در مقطع معینی این فعالیت مورد تعرض مستقیم دشمن قرار نگرفته است، بایستی بطور مشخص شرایط این مقطع را تبیین نمود. رژیم اسلامی میتواند در مقابل فشار

جنبش توده ای عقب نشینی کند و شرایطی را بطور دو فاکتو بپذیرد. میتوان تصور کرد گاهی بنا به اهدافی که هر دو سوی این کشمکش دارند، بدون هیچ گفتگویی از در سازشها به توافقات معینی با هم درآیند، هیچکدام از اینها به معنای تغییری در ماهیت رژیم نیست و درک این نکته برای تعیین تاکتیک درست و دوراندیشانه ضروری است. نمیتوان فرض کرد که فعالیت علنی هیچگاه مورد تعرض دشمن قرار نمی گیرد، از اینرو بایستی برای روبرو شدن با چنین مقاطعی هم آمادگی لازم را داشت.

د. در فعالیت علنی نمیتوان اصل را بر فریب دشمن قرار داد. فعالیت علنی شگردهای نیست که بعنوان پوشش دادن امنیتی به فعالیت مخفی ما بکار گرفته میشود. این فعالیت تحت پوششهای مشروع در مقیاس اجتماعی و یا حتی قانونی انجام میگیرند. دشمن بایستی بتواند مدرکی از رابطه تشکیلاتی آنها با کومه له بدست بیاورد یا بهتر است بگوییم چنین مدرکی اصولاً بایستی وجود داشته باشد.

ه. بر خلاف آنچه که تصور میشود رژیم جمهوری اسلامی بسیار علاقمند است که فعالیت مخالفان خود را از سطح علنی به فعالیتی زیر زمینی به عقب براند. پرونده سازی کردن، منتصب کردن فعالین عملی به ارتباط تشکیلاتی با کومه له یکی از روشهایی است که رژیم به این منظور بکار میگیرد.

و. سه فاکتور تعیین کننده در این نبرد عبارتند از: قدرت بسیج نیرو، استراتژی روشن، سبک کار درست و هوشیارانه. قدرت بسیج نیرو: اصل اساسی این است که توده ها به نیروی خود آزاد میشوند بنابراین کار ما در این عرصه تنها گرد آوردن نخبگان و پیشروان نیست. داشتن سیاست روشن، رهبری قابل اعتماد، نشان دادن امکان پذیری پیروزی، اقدام درست و بموقع در نقطه عطف های سیاسی ملزوماتی هستند که به ما قدرت بسیج نیرو خواهند داد. توده ها خود دارای روحیه وحدت طلبانه قوی هستند. این وحدت طلبی هم نقطه قوت ماست و هم نشان دهنده پیچیدگی کار ما در این عرصه است. در اینجا بایستی هم امر مستقیم خود را به پیش ببریم و هم تلاشهای عوامفریبانه دشمنان رنگارنگ را خنثی کنیم و دشمنان همه یکدست نیستند بلکه طیفی را تشکیل میدهند که رویارویی با هر کدام از آنها ابزار و روش و زبان خاص خود را می طلبد. شعارهای رادیکال وجه مشخصه جریان ماست، اما شعارها به خودی خود معجزه ای نمیکند، بلکه نشان دادن کفایت و توانایی در هدایت درست و به پیروزی رساندن هر حرکت از کوچک تا بزرگ است که اعتماد کسب می کند. در دوره های انقلابی کارها به سادگی ردیف می شوند، مهم این است که در دوره های غیر انقلابی هم بتوان کار کرد. استراتژی روشن: جوهر اصلی تعیین یک استراتژی پیروزمند این حکم اساسی است که: توده ها به نیروی مبارزه مستقیم خود آزاد می شوند، نیروی توده ها در آگاهی و تشکل آنهاست. پیروزی محصول ترکیب آگاهی و رهبری و برنامه عمل روشن است. استراتژی ما در جنبش کردستان که در کنگره ششم کومه له بئ تصویب رسید این مسیر را در دوره های مختلف نشان داده است. سبک کار درست: نکات زیر ناظر بر چند مورد از نقاط ضعف ما در زمینه سبک کار در سالهای اخیر هستند:

\_ با مرزبندی های از پیشی بایستی دست و بال فعالین محلی را بست. باید بگذاریم حتی اشتباه کنند. زیرا فوت و فن کار را تنها میتوان نبردکنان آموخت.

\_ کادر های رهبری ما در مقابل فعالین محلی ناپیستی به مثابه همه فن حریف و در قالب رهنمود دهنده و منتقد و نق زن دایمی ظاهر شوند

\_ دشمن در مواردی سعی میکند فعالین عرصه های کار قانونی را به کارهای فرعی سرگرم کند تا از پرداختن به عرصه های مهمتر غافل نماید.

\_ دشمن با سوق دادن عمدی فعالین محلی به نوعی از افراطی گرایی سعی میکند آنها را از توده های حمایت کننده شان جدا کند. این شگرد را بایستی با هوشیاری خنثی کرد.

## **و . تشکل های غیر حزبی و سازمانهای غیر حکومتی**

ظهور دهها تشکل و سازمان توده ای در کردستان که تحت عناوین مختلف، سازمان دفاع از حقوق زنان، جمعیت های دفاع از حقوق کودکان، اکیپ های کوهنوردی، نهادهای مبارزه با گسترش اعتیاد و سازمان های دفاع از محیط زیست که مجموعاً دخالتگری در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی را در بر می گیرند یک واقعیت انکار ناپذیر است.

سازمانها و نهادهایی که با درک توازن قوای موجود میان جبهه مبارزه مردم و رژیم، شرایط فعالیت علنی و توده ای خود را تامین می کنند، ایجاد این تشکل ها بویژه در کردستان که رژیم در آن هیچ پایگاهی ندارد از زمینه های مادی، ذهنی و اهمیت زیادی برخوردار است.

با اینهمه نباید فراموش کرد که اینگونه تشکل ها میتوانند کارکردهای دوگانه داشته باشند. هم ابزار پیشبرد جنبش های توده ای باشند و هم وسیله ای در دست بورژوازی برای کنترل این جنبشها. این ملاحظه مهم یک تجربه جهانی است. در دو دهه آخر قرن بیستم دولت های بورژوازی دست در دست شرکت های چند ملییتی فعالیت های گسترده ای را برای کنترل جنبش های اجتماعی از طریق ان.جی.اوها سازمان دادند.

عوارض و پیامدهای نئولیبرالیسم اقتصادی در همه جا زمینه رشد جنبش های اجتماعی و تشدید مبارزه علیه فقر و بی خانمانی، علیه تبعیضات جنسی و نژادی، علیه آسیبهای اجتماعی، علیه جنگ و ویرانی و علیه سیاست بازپسگیری خدمات اجتماعی ور زمینه آموزش و پرورش و بهداشت عمومی و .... را فراهم آورد.

این جنبش های اجتماعی که بنا به ماهیت شان، بالقوه از این ظرفیت برخوردارند که در ادامه حرکت خود به ریشه مسائل دست ببرند، اما از طریق نهادهایی مانند ان.جی.اوها به مسیر سازش و همکاری با نهادهایی دولتی و شرکت های خصوصی برای "تخفیف" این مصائب کشانده می شوند. در این مسیر تمام تلاشها با این هدف صورت می گیرد که نظام سرمایه داری را بعنوان مسبب این مصائب از زیر ضرب خارج سازند و سازمان های غیر دولتی ان.جی.اوها را بعنوان ارگان مشارکت مردم در تعیین سرنوشت جامعه جا بزنند. یعنی در واقع از طریق ان.جی.اوها اعتراض مردم به نابرابری ها و بی عدالتی های اجتماعی را به کنترل خود در آورند.

در ایران نیز سازمانهای غیر دولتی در دوره حاکمیت دوم خردادی ها در اساس با هدف کنترل جنبش های اجتماعی پا به عرصه وجود نهادند. این تصادفی نبود که بسیاری از این سازمانهای

"غیر دولتی" در شکل انجمن ها و سازمانهای دفاع از حقوق زنان با تیراژ بالای نشریاتشان به مبلغ و مروج فمینیسم اسلامی در درون جنبش زنان تبدیل شدند. فمینیسم اسلامی آئرناتیو اصلاح طلبان حکومتی برای مهار و کنترل جنبش حق طلبانه زنان بود.

اما باید حساب این تشکل های در واقع دولتی را از آن دسته از تشکل هایی که در بیشتر شهرهای کردستان به ابتکار فعالین و چهره های خوشنام محلی مستقل از دخالت های دولتی شکل گرفته ، یعنی دولت هیچگونه دخالتی در تعیین ساختار سازمانی و تعیین مکانیسم تصمیم گیری آن ندارد و تنها به نیروی توده های مردمی که حول اهداف مشترک جمع شده اند موجودیت خود را اعلام کرده و به شیوه علنی فعالیت های خود را پیش می برند باید جدا کرد.

ز . خطوط اصلی سیاست ما در قبال سازمانهای غیر دولتی در کردستان:

نقطه قوت تشکل های واقعا غیر دولتی در کردستان در توده گیر بودن و علنی بودن فعالیت هایشان است. این تشکل ها برای تضمین ادامه کاری خود نباید به کار و فعالیت مخفی روی آورند. این نوع تشکل ها با روی آوردن به کار و فعالیت مخفی ظرفیت بسیج توده ای و علنی بودن فعالیت و در نتیجه ادامه کاری خود را از دست می دهند.

فعالین و پیشروان متشکل در این تشکل ها باید تلاش کنند با درک درستی که از توازن قوای موجود در جامعه دارند، مطالبات، خواستها و شعارهایشان را با زبان مناسب و در چهارچوب های چنان مشروع و اجتماعی بیان دارند که بتوانند حول این خواستها و شعارها بیشترین توده ها را بسیج کنند. بیان خواستها و طرح شعارها در چهارچوب های مشروع اجتماعی و با زبان مناسب بسیج و پشتیبانی توده های مردم را سهل تر و آسان تر می کند.

چنانچه عناصری از مهره های اطلاعاتی رژیم به درون این تشکل ها راه یافت، این تشکل ها می توانند با اتخاذ سیاست ها و عملکرد رادیکال، و ایجاد مکانیسم شورایی و دخالت دادن مستقیم همه اعضای تشکل در تعیین سیاستها و ارگانهای اجرایی تشکل ، حضور این عناصر رژیم را بی اثر و حنثی نمایند.

همانطور که وجود و تقابل گرایشات سیاسی مختلف در درون جنبش های اجتماعی یک واقعیت انکار ناپذیر است ، تقابل این گرایشات به درون این تشکلهای واقعا غیر دولتی هم راه می یابد. گرایش سوسیالیستی در درون این تشکل ها نه تنها با اعلام مواضع و شعارهای رادیکال بلکه باید با ارائه سیاستها و راه حل های عملی روشن حقانیت خود را نشان دهند. فعالین سوسیالیست در درون این تشکل ها نه تنها در یک تقابل سیاسی و فکری بلکه با ارائه راه حل های عملی که پیشروی حرکت را تضمین کند است که می توانند گرایش ناسیونالیستی و گرایش لیبرال و اصلاح طلب بورژوازی را در درون این تشکل ها به عقب برانند.

کاملا محتمل است که رژیم جمهوری اسلامی بخواهد با اختصاص بودجه و کمک مالی به این تشکل ها بر روند حرکت این تشکل ها تاثیر بگذارد و آنها را غیر مستقیم در مسیری قرار دهد که به اهداف رژیم خدمت کنند. در کشوری مانند ایران و با ماهیتی که این رژیم دارد این تشکل ها بهیچوجه نباید به رژیم وابستگی داشته باشند. رژیم بطور قطع برای بد نام کردن این گونه سازمانها و یا فعالین و گردانندگان آنها به شایعه پراکنی و حتی دسیسه چینی روی می آورد.

بنابراین حساب و کتاب مالی این تشکل‌ها باید روشن و شفاف باشد و در دسترس همگی اعضا قرار گیرد. این تشکل‌ها و نهادها باید کاملاً و مطلقاً غیر انتفاعی باشند. این نهادها باید حتی المقدور کم‌هزینه باشند و به کمک اعضا و کمک‌های مردمی متکی باشند.

### 3\_ مبارزه مسلحانه:

این حق بی‌چون و چرای مردم کردستان است که در مقابل سرکوبگری دولت مرکزی و پایمال شدن حقوق اولیه خود اشکال گوناگون مقاومت و از جمله مقاومت مسلحانه را انتخاب کنند. مسلح شدن در مقابل رژیم‌هایی که با زبان زور و خشونت عنان گسیخته با مردم طرف می‌شوند راهی است که مردم کردستان در مقاطع مختلف انتخاب کرده‌اند. کومله همواره کوشیده است که این وجه از مقاومت و مبارزه مردم کردستان را در راستای پیشبرد استراتژی جنبش انقلابی کردستان نیز سازمان دهد و آن را در خدمت تسهیل پیروزی مردم و برای دفاع از حقوق و آزادی‌های آنها بکار گیرد. این جهت‌گیری اصولی کماکان باید حفظ شود.

نیروی پیشمرگ به مثابه بازوی مسلح یک حزب سیاسی عمل میکند و مضمون و محتوای فعالیت آن با آنچه که در عرصه‌های دیگر فعالیت کومله جریان دارد، یکی است و جزئی از استراتژی کومله در جنبش کردستان است. به همین دلیل در دوره کنونی نیز ظرفیتهای بالقوه این نیرو بایستی حفظ و تقویت شود. اما اینکه این نیرو در چه زمانی، در چه مقیاسی و در کدام مکان جغرافیایی معینی از کردستان عملیاتهای مسلحانه خود را سازمان می‌دهد، امر کنکرتی است که به تحلیل مشخص ما از شرایط کار در هر دوره بر میگردد. در شرایط کنونی اولویت برای ما ایجاد فضایی است که در آن کارگران و مردم ستمدیده کردستان بتوانند در تشکلهای، نهادها و سازمانهای مدنی مختلف دور هم جمع شوند و این ارگانها را برای بهبود شرایط و محیط زندگی خود بکار گیرند و به ابزار مبارزه علیه جمهوری اسلامی تبدیل کنند. ما میخواهیم توده‌های مردم نیروی آگاهی، اتحاد و مبارزه مستقیم خود را در محیط کار و زیست‌شان باور کنند و مبارزه مسلحانه ما هم بایستی در خدمت تسریع همین روند و تسهیل امر پیروزی باشد.

خاتمه:

### چشم انداز پیروزی در کردستان

چشم انداز ما برای پیروزی جنبش کردستان بر پایه انقلابی است که نیروی محرکه آن را مردم کارگر و زحمتکش تشکیل میدهند. از نظر ما شرایط عینی جامعه کردستان، نابرابریها و تضادهای حاد طبقاتی، ستم و سرکوب دولت مرکزی و سلب ابتدایی‌ترین آزادیها و حقوق مردم، سنتهای چند دهه مقاومت و مبارزه، نفوذ جریان رادیکال و چپ در این جامعه، همه اینها وقوع یک برآمد انقلابی در کردستان را امری ممکن کرده‌اند. کومله با شرکت در همه لحظات این مبارزه تلاش میکند که رهبری رادیکال و سوسیالیستی این جنبش را تامین و آن را به سمت پیروزی نهایی هدایت کند.

سازماندهی یک جنبش اعتراضی، ایجاد تشکلهای توده‌ای، و در پیشاپیش همه تشکل‌های طبقاتی و توده‌ای کارگری، تشویق و گسترش عرصه‌های کار علنی و قانونی، حفظ ظرفیت نیروی مسلح، منزوی کردن سیاستها و روشهای لیبرالی و ناسیونالیستی، تحکیم موقعیت کومله در

کردستان در مبارزه برای رفع ستم ملی، از جمله وظایفی هستند که در همین دوره فعلی خطوط اصلی استراتژی ما را تشکیل میدهد.

با در هم شکستن نیروهای دولت مرکزی، امکان سازمان یابی یک حاکمیت شورایی در کردستان فراهم می شود، کومله می کوشد برنامه سیاسی خود برای حاکمیت انقلابی در کردستان را از هم اکنون ارائه و در موقع خود به تایید شورای نمایندگان سراسری مردم کردستان برساند و بلافاصله آن را به مورد اجرا بگذارد و این وظیفه ای است که همین کنگره در دستور کار خود قرار داده است.